

# جریانها بزرگ فکر و اجتماع و اثراتش در شعر فارسی

در آغاز سال نو عبدالحسین سینا که بیررسی در فرهنگ و هنر ایران علاقه‌ای بی حد داشت رخت از جهان بر بست. آنچه در زیر میخوانید سخنان اوست بهنگام برگزاری کنگره شعر در جریان جشن فرهنگ و هنر سال گذشته. یادش گرامی باد.



عبدالحسین سینا

و قتل و غارت و رزم آوری از ملکات فاضله انسانهای آن دوره شناخته میشد.

هر کس که فزون گشت فزون گشت مظفر در چنان دوران تاریک تاریخ که حتی زمان آنرا نتوانستند بدقت معین کنند زردشت در سرودهای خود که باید آنرا اولین اشعار زبان فارسی دانست (در جداول یسنا - اهنودگات) از اهورامزدا آرامش و رامش را برای همه آفرینش درخواست می کند.

در اوستا می خوانیم که شادمانی و تندرستی را برای پیروان اندیشه و گفتار و کردار نیک که در هفت کشور جهان زندگی می کنند بدون در نظر گرفتن زبان و نژاد و ملیت از خداوند مسئلت مینمایند.

همین فکر آزاد انسان دوستی بود که ایرانیان قدیم را در نظر مورخین یونان و روم مردمی شریف و دوستدار عالم انسانیت معرفی کرده بود و با آنکه با ما از لحاظ جنگها و مناسبات

سرزمین وطن ما همانطور که از لحاظ جغرافیائی اقلیمی معتدل میباشد از نظر طرز تفکر و روحیه مردم آن نیز دارای تعادل و تناسب شگفت انگیزی است. این تعادل فکری و تناسب اصولی را از زمانی که مردم این سرزمین اندیشه و گفتار و کردار نیک را سر لوحه آئین و اخلاق خود قرار داده اند میتوان در اولین سرودهای مذهبی زردشت جستجو کرد و بزرگترین جریانهای بزرگ فکری و اجتماعی ایران را در اشعار ما از قدیمترین دوران تا کنون میتوان نشان داد که در واقع مقدمترین اثر جاودانی تجلیات روح پاک ایرانی است. حس انسان دوستی و صلح طلبی ایرانیان است و برای قرنهای در آثار نظم ما در سیر و جریان بوده و میباشد. ایرانیان در اعصاری دوستدار حس انسانی و عاطفه بشر دوستی بوده اند و بنی آدم را اعضای یکدیگر میدانستند که در سراسر جهان آن روز بین ملل و طوایف و حتی متمدنین جنگ و ستیز و کشتار و غارت نه فقط رایج بوده بلکه جزو آثار قهرمانی و قدرت نمائی و افتخارات جهانگشائی بشمار میرفته. جهانگیری

سیاسی خوب نبودند نتوانستند در آثار خویش آزادی فکر ایرانیان را نشانند .

ایران بعد از اسلام نیز وقتی تعلیم یافت که سید قرشی و زنگی حبشی در مقابل عدالت الهی یکسان هستند در آثار و اشعار خود بالاترین فکر آزادیخواهی و انسان دوستی را بجهان عرضه داشت .

در ادب و عرفان ایران فکر بلندی بدنی تقدیم شد در آن سخن از رنگ و نژاد قومیت و مذهب نیست و این بزرگترین جریان فکری و اجتماعی عالم انسانی در اشعار ماست .

شعر و عرفان ما فقط حقیقت را می شناسد و بس . این حقیقت را هر جا و بهر اسم پیدا کند بآن احترام میگذارد و ستایش می کند .

فرزندان ایران که اثر فلسفه عمیق اندیشه و کردار و گفتار نیک پدرانشان در دل و جانشان باقی مانده بود پس از از دست دادن مغان ، زند ، خوان و خاموش شدن آتش اهورا پرستی دست از دامان مغان کهن برداشتند و گفتند :

کیمیائی است عجب بندگی پیر مغان

خاک او گشتم و چندین درجامم دادند

همت پیر مغان و نفس رندان بود

که ز بند غم ایام نجاتم دادند

در اشعار عرفانی ما لطیف ترین افکار انسان دوستی و نوع پرستی دیده میشود . آنجا بشر را برادر و برابر یکدیگر میدانند . بالاترین ملکات فاضله انسانی را محبت و غیر خواهی نسبت به هر کس از هر نژاد و رنگ و قوم و ملیت و مذهب می شمارد و صائب می گوید :

گفتگوی کفر و دین آخر بیکجا می کشد

خواب یک خوابست اما مختلف تعبیرها

همانطوری که کورش روزی در این سرزمین فرمان آزادی بشریت را صادر کرد و این افتخار برای ایرانی جاودان ماند ، شعرای بزرگ و عرفای سخن سرای ما نیز در آثار جاودانی خود بشر را برادر و برابر دانسته و گفته اند :

در کون و مکان نیست بغیر از یک نور

ظاهر شده آن نور بانوار ظهور

حق نور و تنوع ظهورش عالم

توحید همین است و دگر وهم و غرور

این عالی ترین و لطیف ترین فکر بشر دوستی و روح انسانی است که در قالب الفاظ شعرای بزرگ ایران ریخته شده و تقدیم عالم انسانیت می گردد . آنها معتقدند اینها بشر اگر از لحاظ رنگ و نژاد و ملیت و مذهب متفاوت و مختلف هستند ولی در معنی یک روح واحد و از یک منبع فیض کل ظاهر شده اند باید از عالم ظاهر و کثرت گذشت تا به جهان معنی و وحدت

پی برد .

در معانی قسمت و اعداد نیست

در معانی تجزیه و افراد نیست

اتحاد یار با یاران خوش است

پای معنی گیر صورت سرکش است

ده چراغ از حاضر آری در مکان

هر یکی باشد بصورت غیر از آن

فرق نتوان کرد نور هر یکی

چون بنورش نور آری بیشکی

آنها معتقد بوده اند هر فرد انسان بدون هیچ فرق از هیچ لحاظ دارای روحی می باشد که از عالم بالا باو رسیده و بمشابه قطره ایست که از دریا جدا مانده و چون بدریا پیوندد و به اصل خود برگردد محو در اقیانوس عظیم هستی میشود همانطور که عطار میگوید :

به بحرش خویش را گم کن چو قطره

که تا پایی ز اصل خویش بهره

بمعنی چون که اندر حق رسیدی

بدریا همچو قطره آرمیدی

شناسانی شود آنگاه حاصل

شوی چون قطره اندر بحر واصل

شوی دریا جو در دریا نشینی

بجز دریا دگر چیزی نه بینی

بیرون آور در و بشکن صدف را

که تا دانی نشان من عرف را

این فکر آزادیخواهی شعرای ایران است که آنرا یک جریان بزرگ فکری شعرای فارسی زبان میدانم مولوی حقیقت را خورشیدی میدانند که در صحن خانه ها و میان دیوارها همه جا یکسان میتابد و در هر محوطه محصور و خانه محدود سطح معینی را روشن میسازد و اگر کسی چنین پندارد که در هر محل روشنائی دیگری علیحده وجود دارد کوه نظری و اشتباه بزرگ است .

همچو آن یک نور خورشید سما

صد بود نسبت بسحن خانهها

لیک یک باشد همه انوارشان

چونکه برگیری تو دیوار از میان

یک گهر بودیم همچون آفتاب

بی گره بودیم و صافی همچو آب

خود بصورت آمد آن نور سره

شد عند در سایه های کنگره

کنگره بیرون کنید از منجیق

تا رود فرق از میان این فریق

چون گل از خار است و خار از گل چرا  
هر دو در جنگند اندر ماجرا  
اتحاد یار با یاران خوش است  
پای معنی گیر صورت سرکش است  
این یکرنگی و بشردوستی زائیده فکر و تراوش روح  
شعراى ماست که سناى مى گوید :

این همه رنگهای بی رنگی خم وحدت همه کند یکرنگ  
امروز قسمت مهمی از نیروی دانش بشر صرف آن میشود  
که بر ماوراء فضا و اعماق اقیانوسها دست یابد. بهینید قرنها  
پیش از روح بشردوست و حس انسانی خواجه عبدالله انصاری  
این فکر بچه طرز تراوش کرده ، او میگوید :  
«اگر براوج فلک پری کر کسی . اگر در اعماق دریاها  
روی خسی . اگر دلی بدست آری کسی .  
بقول سعدی :

تا توانی دلی بدست آور دل شکستن هنر نمیباشد

\*\*\*

بمردی که ملک سراسر زمین نیرزد که خونی چکد بر زمین  
این مکتب عظیم بشردوستی و این حد اعلاى فلسفه انسانی  
ایران است که در شعر فارسی تأثیر جاودانی خود را تا آنجا باقی  
گذاشت که حافظ بگوید .

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

یکدنیای آزادی فکر و حس نوع دوستی و علاقه با اتحاد و اتفاق  
بشر که امروز دنیا بیش از هر وقت نیازمند آنست در این یک  
بیت حافظ جمع است .

مولوی هم اشاره به هفتاد و دو ملت کرده میگوید :

چون حقیقت در حقیقت غرقه شد

زین سبب هفتاد بل صد فرقه شد

بلکه هفتاد و دو ملت هر یکی

بی خبر از یکدیگر اندر شکلی

دیگری چه خوب گفته :

روی هفتاد و دو ملت جز بر آن درگاه نیست

عالمی سرگشته اند و هیچکس گمراه نیست

شعراى ما در راه نمائی بشر بسوی یگانگی و برادری هر جا

با تعصب و اوهام و خرافات مواجه شده اند گفته اند :

بیهوده مرو در پی هر زاهد و واعظ

کفر آن خبری نیست که باوی خبری نیست

یا آنها که آرامتر بوده اند گفته اند :

از دیر و حرم باشندشان روی بمقصد  
زاهد ز رهی پیر خرابات ز راهی  
و آنچه بطنر سخن سروده و گفته است :  
بیا که روتق این کارخانه کم نشود  
بزهد همچو توئی یا به عشق همچو منی  
و با این بیت حافظ آب پاکی روی دست همه ریخته :

برو ای زاهد خود بین که ز چشم من تو  
را ز این پرده نهران است و نهران خواهد بود  
بهینید آزادی روح و پرواز فکر انسانی تا کجاست که  
شیخ بهائی می گوید :

اندر این ویرانه بر وسوسه دل گرفت از خائفا و مدرسه  
نغز خلوت کام جستم نه ز سیر نه ز مسجد طرف بستم نه ز دیر  
عالمی خواهم از این عالم بدر تا بکام دل کنم خاکی به سر  
یک شاعر آزاده و رند عارف خود را اینطور معرفی می کند :

یک دست به مصحف و یکی دست به جام

یک پا به کلیسا و یکی پا بمقام

خلقی متحیر که چه خوانند مرا

نه کافر مطلق نه مسلمان تمام

واقعا چقدر جرأت می خواهد که مثل خیام کسی بگوید :

رندی دیدم نشسته بر خنک زمین

نه کفر و نه اسلام و نه دنیا و نه دین

نه حق نه حقیقت نه شریعت نه یقین

اندر دو جهان که را بود زهره این

این حس انسان دوستی و آزادی فکر موجب شده که بسیاری

از شعراى عارف ما همانقدر که مورد طعن و لعن کوتاه نظران

قرار گرفتند از طرف پیروان عقاید و مذاهب مختلف مورد

احترام و تکریم واقع شدند . عطار در تذکره الاولیاء می گوید :

«معروف کرخی که خاک او را تریاک مجرب میدانند وقتی وفات

کرد همه ادیان در وی دعوی کردند جهودان و ترسایان

و مؤمنان هر یک گروه گفتند که وی از ماست» .

با چنین فکر بزرگ اجتماعی در شعر فارسی حق داریم ادعا

کنیم شعراى ما بزرگترین خدمت فکری را بعالم انسانی انجام

داده اند . خدمتی که نظیر آن در آثار ادبی دنیا مخصوصاً در آن

دوران قدیم وجود نداشته است . این فکر ایجاد یگانگی و

برادری بین انسان به صلح و سلامتی جهان خدمت بزرگی کرده

که امروز هم بشر جز آن راهی برای استقرار صلح نمی تواند

پیدا کند و علم و دانش بهر پایه برسد بالاتر از آنچه حافظ قرنها

پیش گفته نمیتواند بگوید :

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند